



بررسی فقهی و حقوقی مرگ مغزی

پدیدآورنده (ها) : موسوی بجنوردی، محمد؛ نبی لو، شهناز

فقه و اصول :: نشریه نامه الهیات :: زمستان ۱۳۸۹ - شماره ۱۳

صفحات : از ۲۹ تا ۴۲

آدرس ثابت : <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/887328>

تاریخ دانلود : ۱۴۰۲/۰۸/۲۴

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و برگرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



مقالات مرتبط

- پردازشی به مرگ مغزی از نگاه فقه و حقوق
- مرگ مغزی (اتانازی غیرفعال غیرداوطلبانه) و آثار فقهی و حقوقی آن
- مرگ مغزی
- ماهیت مرگ مغزی و آثار فقهی و حقوقی آن
- آثار حقوقی مرگ مغزی
- مبانی حکم حیات و موت در پدیده مرگ مغزی از منظر فقه مذاهب اسلامی
- پیوند اعضای مبتلایان به مرگ مغزی
- بررسی فقهی حقوقی پیوند اعضا در مرگ مغزی
- تأثیر وصیت میت و موافقت ولی برای پیوند عضو
- مرگ مغزی؛ از ماهیت تا احکام و آثار فقهی - حقوقی
- جنایت نسبت به بیمار مرگ قشر مغزی
- مرگ مغزی؛ نه مرگ قطعی و نه حیات؛ وضعیت خاص در پرتو تکنولوژی‌های نوین زیست‌پزشکی

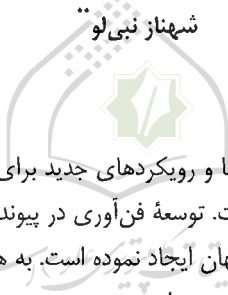
عناوین مشابه

- بررسی فقهی و حقوقی اتانازی (مرگ از روی ترحم)
- ماهیت مرگ مغزی و آثار فقهی و حقوقی آن
- بررسی فقهی حقوقی انفساخ عقد نکاح ناشی از موت مغزی و آثار آن بر روابط زوجین
- بررسی و تبیین فقهی، حقوقی و جزایی افراد دچار مرگ مغزی با تأکید بر رویه‌ی قضایی دادگاه‌ها
- بررسی علمی و فقهی «جواز اهداء عضو بیماران مرگ مغزی»
- بررسی مسائل فقهی - حقوقی مرگ مغزی در حقوق ایران
- مرگ مغزی (اتانازی غیرفعال غیرداوطلبانه) و آثار فقهی و حقوقی آن
- مرگ مغزی؛ از ماهیت تا احکام و آثار فقهی - حقوقی
- بررسی فقهی حقوقی پیوند اعضا در مرگ مغزی
- بررسی فقهی و حقوقی حکم شهادت بر سرقت پیشین پس از اجرای مجازات حدی

بررسی فقهی و حقوقی مرگ مغزی

آیت‌الله سید محمد موسوی بجنوردی

شهناز نبی‌لو



چکیده

مسائل مرتبط با مرگ مغزی، پیوند اعضا و رویکردهای جدید برای تأمین عضو و پیوند بین گونه‌ای در این متن مورد بررسی قرار گرفته است. توسعه فن‌آوری در پیوند اعضا، امید تازه‌ای را برای نجات زندگی بسیاری از انسان‌ها در سراسر جهان ایجاد نموده است. به هر حال، این پیشرفت، موجب طرح مسائل اخلاقی، قانونی و دینی در جوامع شده است. در خصوص مشکلات مربوط به کمبود عضو، مرگ مغزی، اندام‌های نعش، دهنده‌های زنده عضو، حقوق دهنده‌ها، تجارت‌اندام و انتفاعی کردن آن، رویکردهای نوین برای تأمین عضو، و بسیاری مسائل دیگر پرسش‌های زیادی مطرح شده که نیازمند پاسخ صریح می‌باشند. در این زمینه در کشور ما گام‌های چشمگیری برداشته شده و در سال‌های اخیر اجماع پزشکان و رهبران دینی، راه پیشرفت برنامه‌های پیوند بافت در ایران را هموار نموده است.

واژگان کلیدی

مرگ مغزی، مسائل مستحدثه، حیات و مرگ، روح و جسم، خواب و مرگ

مقدمه

یکی از جنجالی‌ترین موضوعاتی که در دهه‌های اخیر در عالم پزشکی و به تبع آن در فقه اسلامی مطرح و مورد نقد و بررسی فراوان قرار گرفته است مسأله مرگ مغزی و پیوند اعضا می‌باشد. شاید در وهله اول به نظر برسد که این موضوع صرفاً یک موضوع پزشکی است لیکن با تأملی بیشتر درمی‌یابیم که پرداختن به ابعاد اخلاقی، فقهی و حقوقی این بحث، اجتناب‌ناپذیر است. در شرع انور اسلام برای هر یک از اعمال و رفتار بشری، دستورات روشنی ارائه شده و طبعاً در زمینه پزشکی نیز که از مقولات مهم زندگی بشر است، دستورات فقهی و اخلاقی خاصی بیان شده است.

مسأله مرگ مغزی که از مسائل مستحدثه بوده و فقهای گذشته با این موضوع مواجه نبوده‌اند از آن جهت اهمیت یافته که با استفاده از تکنولوژی پیشرفته در دانش پزشکی، با برداشت عضو از بیماران مرگ مغزی به خصوص اعضای که فقدان آنها به زندگی انسان خاتمه می‌دهد به بیماران نیازمند پیوند، حیات تازه داده می‌شود. در جهان کنونی به خصوص با پیشرفت زندگی ماشینی، سالیانه عده زیادی به دلایل مختلف، دچار ضایعه غیرقابل برگشتی به نام مرگ مغزی می‌شوند و سال‌هاست که جامعه پزشکی در بخش اعصاب و جراحی اعصاب همه روزه شاهد بیماری‌هایی هستند که بر اثر مرگ مغزی در ICU بستری هستند و روزها و ماه‌ها یکنواخت بر تخت بیمارستان قرار دارند بدون این که تغییری در حال آنان رخ دهد. حال باید دید که آیا برای بیمار مرگ مغزی که امکان هیچ بازگشتی در وی وجود ندارد و به کمک دستگاه‌ها می‌تواند فقط به زندگی نباتی آن هم برای مدت محدود ادامه دهد، به صلاح خانواده یا اجتماع است که با دستگاه‌های گران‌قیمت و صرف وقت، کادر پزشکی که می‌تواند صرف بیماران محتاج دیگر شود به این کوشش بی‌ثمر ادامه داد؟ در صورتی که این بیماران با همه مراقبت‌ها دیر یا زود دچار ایست قلبی خواهند شد که حداکثر این زمان ۱۰۷ روز ثبت شده است. امروزه در کشورهای مختلف با تصویب قوانین مربوط به مرگ مغزی و با تبلیغات گسترده‌ای که در خصوص اهدای عضو پس از مرگ انجام می‌گیرد، اعضای بیماران دچار مرگ مغزی به عنوان مهم‌ترین منبع تأمین‌کننده عضو جهت بیماران نیازمند پیوند اعضا قلمداد می‌شود. طبقات مختلف دانشمندان اعم از علمای دینی، پزشکان، حقوق‌دانان و سیاست‌مداران در قبال این موضوع اظهارنظر کرده‌اند و هرکدام براساس نحوه نگرش خویش به موضوع، به دفاع یا مخالفت با آن پرداخته‌اند. بر این اساس که مبتلایان به مرگ مغزی از حیث احکام فقهی و اجتماعی ملحق به مردگان می‌باشند یا در حکم افراد زنده محسوب می‌شوند هرچند از منظر پزشکی برای مرگ مغزی تعاریف مشخصی ارائه شده ولی با این وجود وحدت نظر در تعیین حدود مرگ مغزی در جهان وجود ندارد و این مرگ مساوی با مرگ مطلق است و یا این که تعریف مرگ جسمی چیست؟ بحث پیچیده‌ای است که به نظر می‌رسد به آسانی نتوان به تعریف آن دست یافت. آنچه مهم است آن است که آیا ما در مرگ مغزی که با مشخصه‌های پزشکی معینی به آن خواهیم رسید می‌توانیم وضعیتی را تعریف کنیم که در آن به رغم تبیدن قلب، وضعیت غیرقابل برگشت برای حیات انسانی

متصور شد؟ گرچه این شرایط با شرایطی که قلب نمی‌تپد تفاوت دارد اما با توجیه ادامه حیات طبیعی انسان دیگری که در معرض خطر می‌باشد، می‌توانیم از اعضای این فرد با این مشخصه‌ها استفاده کنیم، این همان ثمره علمی است که از بحث مرگ مغزی در پیوند گرفته می‌شود و توجه به تعریف دقیق علمی مرگ مغزی و نظارت بر صحت کار، امر مهمی است که در مسئله پیوند، نقش بسیار اساسی دارد. اینک جای این پرسش است که از نظر علم فقه بیمار دچار مرگ مغزی، مرده به شمار می‌آید یا زنده؟

پيامدهای فقهی و حقوقی بسیاری بر این مسئله مترتب است و پرسش‌های فراوانی را برمی‌انگیزد؛ از جمله آن که آیا استفاده از اندام‌های چنین شخصی برای پیوند اعضا جایز است؟ آیا قطع دستگاه تنفسی در این حالت به منزله قتل بیمار می‌باشد؟ و پرسش‌هایی از این قبیل. قبل از پرداختن به بحث اصلی لازم است به‌طور گذرا به مراحل کیفیت تعلق روح به بدن که شامل مرگ، خواب و بیداری است پرداخته شود و سپس این موضوع که «آیا مرگ مغزی مراد مرگ قطعی می‌باشد؟» مورد بحث قرار گیرد و بررسی شود که آیا در مرگ مغزی هم روح به‌طور کامل از بدن خارج و زمان عمل به وصیت آغاز می‌شود؟



مرگ و حیات در دین

آغاز حیات و مرگ

بی‌شک از بغرنج‌ترین موضوعاتی که بشر از ابتدای خلقت تاکنون با آن روبه‌رو بوده و در برابر آن اظهار عجز و ناتوانی می‌کند مسأله مرگ و حیات است. همه می‌گویند که موجودات جاندار از مواد بی‌جان عالم به وجود آمده اما هیچ‌کس نمی‌داند دقیقاً تحت چه شرایطی چنین جهشی صورت گرفته؛ چرا که در هیچ آزمایشگاهی تبدیل موجودات بی‌جان به موجودات زنده هنوز مشاهده نشده است. اسرار حیات و مرگ آن قدر پیچیده است که علم و دانش‌های بشری با تمام گستردگی‌اش از کشف و درک آن هنوز عاجز است. در شرایط فعلی موجودات زنده تنها از موجودات زنده دیگر به وجود می‌آیند ولی مسلماً در گذشته دور چنین نبوده و حیات در کره زمین تاریخچه پیدایش دارد که معمایش بر همگان پوشیده است.

انسان ترکیبی از روح و جسم است، روح گوهری است غیرمادی که ارتباط آن با جسم مایه نور و حیات است. در متون روایی از مرحله انشای روح و دمیدن حیات در انسان با تعبیر گوناگونی یاد شده است. در پاره‌ای از روایات گفته شده که اعطای روح پس از پایان مراحل تکوین بدن او صورت می‌گیرد.^۱

۱. «سألت علی بن الحسین (ع) عن رجل ضرب امراته حاملاً برجله فطرحت ما فی بطنها میتاً و... قال: و ان طرحته و هو نسمة مخلقه له عظیم و لحم مرتب الجوارح قد نفتح فيه روح العقل فان علیه ديه كامله.» (کلینی، الکافی، ج ۷، ص ۳۴۷)

در تعدادی از این روایات هم برای نفخ روح، زمان خاصی تعیین شده است. چون کامل شدن چهار ماه، گذشتن پنج ماه پی‌درپی آمدن چند چهل روز^۱ و بالاخره در گروهی از احادیث برخی از علایم جسمانی را نشان روح داشتن معرفی می‌کنند مانند حرکت، گریه کردن، باز شدن چشم و گوش^۲. از مجموع روایات خاندان عصمت و طهارت (ع) چنین برمی‌آید که دمیده شدن روح در جنین، تنها بعد از گوشت گرفتن بدن او صورت می‌گیرد و واضح است که در این مرحله جنبه جسمانی جنین کامل می‌شود. بنابراین از این مرحله به تمام و کامل شدن جنین تعبیر شده است^۳.

همچنان که با کامل شدن بعد جسمانی جنین، صورت انسانی او نیز نمایان می‌شود. از سوی دیگر گوشت گرفتن، کامل شدن و شکل پیدا کردن جنین تنها در پایان ماه چهارم بارداری تحقق می‌یابد. از این زمان به بعد، پیکر انسانی قابلیت دریافت روح را پیدا می‌کند، اما الزاماً و لوح روح در پایان چهار ماهگی صورت نمی‌پذیرد، بلکه اعطای روح در یک دوره زمانی یک‌ماهه تحقق می‌یابد؛ یعنی از پایان چهار ماهگی تا انتهای ماه پنجم بارداری که البته زمان دقیق آن را جز خداوند کسی نمی‌داند.

خلقت و آفرینش هر جاندار منحصرأ از جانب آفریدگار است. همان‌طور که در سوره طارق آیات ۷-۵ فرموده‌اند: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ . خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ . يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ» (پس انسان بنگرد، از چه آفریده شده است. او از آبی جهنده آفریده شده که از میان استخوان‌های پشت و استخوان‌های سینه بیرون می‌آید).

«همانا آدمیان را از خلاصه‌ای از گل آفریدیم پس آن‌گاه او را نطفه‌ای کردیم و در قرارگاهی محفوظ قرارش دادیم. آن‌گاه نطفه را علقه و علقه را مضغه (چیزی شبیه گوشت جویده) کردیم و سپس آن مضغه را استخوان کردیم، پس بر استخوان‌های گوشتی پوشانیدیم، پس از آن خلقتی دیگرش کردیم (دمیدن روح و ایجاد حیات) پس آفرین بر خدا که بهترین آفرینندگان است.»^۴

«ای مردم اگر درباره زندگی پس از مرگ در شکید، شما را از خاک آفریدیم آن‌گاه از نطفه و خون بسته و پاره‌ای گوشت که یا تصویر به خود گرفته و یا نگرفته تا برای شما توصیح دهیم و هرچه خواهیم در رحم‌ها قرار می‌دهیم تا مدتی معین پس آن‌گاه شما را کودکی بیرون آریم تا به قوت و نیروی خویش برسید. آن‌گاه بعضی از شما هستند که در همین حد از عمر وفات یابند و

۱. «قلت لابی عبدالله (ع): فان خرج فی النطفه قطره دم...؟ اذا مضت الخمسه اشهر فقد صارت فیة الحیاة، قد استوجب الیدیه.» (کلینی، ج ۷، ص ۳۶۵)

۲. «سألت اباجعفر... قلت: فلما صفه خلقه اذا كان عظماً؟ فقال: اذا كان عظماً شق له السمع والبصر، ورتبت جوارحه، فاذا كان كذلك فان فيها لیدیه کامله.» (کلینی، همان، ج ۷، ص ۳۴۵)

۳. مجلسی، ج ۶۰ ص ۳۵۴؛ کلینی، همان، ج ۷، ص ۳۴۵

۴. مؤمنون / ۱۴-۱۲

بعضی از شما به پست‌ترین دوران عمر برسند و آن دوران پیری است که پس از سال‌ها دانش چیزی نداند.^۱»

در **تفسیر قمی** در ذیل عبارت «مخلقه و غیرمخلقه» از امام صادق (ع) نقل کرده است که فرمود: «مخلقه جنین کامل الخلقه است و غیرمخلقه جنینی است که ناقص سقط شود.»^۲

علامه طباطبایی درباره خلقت نطفه آورده است: «در کتاب کافی از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: خداوند وقتی بخواهد نطفه‌ای را خلق کند، چه نطفه‌ای که از صلب آدم برآفرینده‌اش پیمان گرفته شده یا آن که پیمانی بر خلقتش نبود، ولی خداوند می‌خواهد آن را در رحم قرار دهد، مرد را تحریک به جماع کرده و از طرفی هم به رحم زن وحی می‌کند که در خود را برای داخل شدن مخلوق من باز کن. رحم در را باز و نطفه در آن قرار می‌گیرد. این نطفه تا چهل روز توقف کرده با گذشتن چهل روز به صورت «علقه» بیرون می‌آید. چهل روز دیگر که گذشت صورت مضغه‌گی به خود می‌گیرد. پس از چهل روز سوم به صورت گوشتی که رگ‌هایی مشبک و تودرتو در داخل آن دوانده شده بیرون می‌آید. پس از آن خداوند دو ملک خلاق می‌فرستد که از راه دهان زن وارد و به رحم می‌رسند آن موقع در رحم همان روح قدیمی است که از اصلاب مردان و رحم مادران قبلی منتقل شده تا فعلاً در آن قرار گرفته است. پس آن دو ملک در آن روح حیات و بقا می‌دمند، و گوش و چشم و سایر جوارح و آنچه در داخل شکم لازم دارد همه را ترتیب می‌دهند. در این وقت خداوند به آن دو ملک وحی می‌کند: قضا و قدر و امر نافذ را درباره او بنویسید و در آن چه می‌نویسید برایم «بداء» و بازگشت را قرار دهید. عرض می‌کنند: خدایا برایش چه بنویسیم؟ وحی می‌رسد به طرف سر مادرش نگاه کرده آن چه در آنجاست کتابت کنید. دو ملک چون به جانب سر مادر نگاه می‌کنند، لوحی را به پیشانی او می‌بینند که در آن صورت و زینت، مرگ و سعادت، شقاوت و سایر امور مربوط به شئون آن طفل همگی در آنجا پیداست. پس یکی از آن دو لوح را خوانده و دیگری می‌نویسد، و در تمام نوشته‌های خود برای خداوند حق «بداء» و بازگشت را مسجل می‌دارند. آن گاه نوشته را مهر کرده و در پیش چشمان طفل قرار می‌دهند. پس از آن طفل را به نحوه قیام که سر در اطراف بالا باشد قرار می‌دهند.

امام (ع) فرمود: ممکن است طفل سرپیچی کرده به غیر حالت قیام استقرار پیدا کند تا هنگام خارج نمودن طفل در آن موقع خداوند به رحم وحی می‌کند که در خود را برای مخلوق من به سوی زمین باز کن، تا خارج شده امر و تقدیر مرا اجرا سازد. رحم دری را که طفل از آن باید خارج شود

۱. حج / ۵

۲. «قالها: عرضنا کتاب الفرائض عن امیرالمؤمنین (ع) علی بن الحسن الرضاع) و ما فیہ ان امیرالمؤمنین (ع) جعل دبه الجنین مائه دینار و... ثم یکسی لهما فحینئذ تم جنیناً فکملت له خمسة اجزاء مائه دینار - الی قوله - فاذا الشیء فیہ خلق آخر و هو الروح فهو حینئذ نفس فیہ الف دینار کامله ان کان ذکراً و ان کان انثی فخمسمائه دینار.» (مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۳۵۴؛ کلینی، همان، ج ۷، ص ۳۴۵)

بگشاید. این هنگام طفل وضع قرار خود را تغییر داده و وارونه می‌شود؛ یعنی سرش به طرف پایین و پاهایش به سوی بالا می‌رود تا بیرون آمدن بچه برای خود او و مادرش آسان شود. آن وقت خداوند ملکی را که ملک «زاجر» نام دارد می‌فرستد تا بچه را زجر کرده به بیرون رفتن از رحم مجبور کند. ملک زاجر طفل را زجری می‌کند که در اثر آن ترس شدیدی بر طفل غلبه می‌کند، و اگر با زجر ابتدایی خارج نشد مجدداً او را زجر می‌نماید تا بالاخره از رحم گریه‌کنان به زمین می‌آید.^۱

خداوند در سوره بقره از قول حضرت ابراهیم(ع) می‌فرماید: «رَبِّی الذِّی یحیی و یمیت» (خدای من همان کسی است که حیات دادن و حیات گرفتن در دست اوست. اوست که جان می‌دهد و جان می‌گیرد). امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «همانا خداوند روح‌های مردم را در هزار سال پیش از بدن‌هایشان آفرید.»^۲

حضرت امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «ای کمیل! نفس (روح) بر چهار گونه است:

۱. نامیه نباتیه (نحوکننده گیاهی)؛

۲. حیوانی (احساس زندگی)؛

۳. ناطقه قدسیه (گویای پاکیزه)؛

۴. کلیه الهیه (گردآمده خداپسند).

برای هر یک از این چهارگونه نفس پنج نیرو و دو خاصیت است:

۱. روح تناور گیاهی، دارای پنج نیرو است: ماسکه (چسبنده)؛ جاذبه (گیرنده)؛ هاضمه (فروبرنده)؛ دافعه (بیرون ران)؛ مرتبه (پرورنده) و دو خاصیتش زیاده و نقصان است (افزایش و کاهش) و مرکز فعالیت آن کبد است.

۲. روح احساس زندگی، دارای پنج نیرو است: شنوایی، بینایی، دانش، بویایی، چشایی،

دست‌سایی و دو خاصیت آن مهر و خشم و مرکز فعالیت آن، قلب است.

۳. روح گویای پاکیزه: دارای پنج نیرو است: اندیشه، یادگیری، دانش، بردباری، بزرگواری دو خاصیت آن نزاهه (پاکدامنی) و حکمت است. مرکز فعالیت ندارد. و این نفس، شبیه‌ترین اشیا به نفوس ملکیه است (روان‌های توانا).

۴. روح گردآمده خداپسند: دارای پنج نیرو است: بقا در فنا (بود و نبود، بود در نابودی)؛ نعیم در شفا (برخوردار در بهبودی)؛ سرافرازی در سرافکندگی؛ ناداری در بی‌نیازی؛ شکیبایی در گرفتاری و دو خاصیت آن خشنودی (رضا) فروتنی (تسلیم) است و این همان مرتبه‌ای از روح است که آغاز آن از خداست و انجام آن هم به خداست و خداوند درباره آن فرمود: «و نفخه فیه من روحی» و فرمود: «یا ایتهما النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه» و قوه عقل حد وسط قوای مزبور است.^۳

۱. طباطبایی، همان، ج ۳، ص ۲۷-۲۶

۲. کلینی، همان، ج ۱، ص ۱۸۱

۳. شیخ بهایی، کشکول، قسمت سوم، ۲۵۰

برخلاف حیات که می‌توان برای آن آغاز زمانی را مشخص کرد، برای مرگ چنین کاری را نمی‌توان انجام داد. گرچه ما نمی‌دانیم که چه زمانی روح از پیکر انسان مفارقت کرده و دیگر تعلقی به آن ندارد، ولی در کلمات خاندان عصمت(ع) علایم و نشانه‌هایی برای انفصال روح از بدن و تحقق مرگ ذکر شده است، نظیر فساد بدن، سفید شدن رنگ پوست، عرق کردن پیشانی، خروج مایعاتی از چشم، شل شدن عضلات، خیره شدن چشم و جمع شدن لب‌ها.

نکته‌ حایز اهمیت آن که در متون پزشکی نیز ضمن تقسیم مرگ بر دو نوع جسدی و سلولی، برای تحقق آن دو دسته نشانه ذکر شده که مطابق است با علایمی که در متون روایی ما آمده است.^۱

تفاوت خواب و مرگ

چنان که قبلاً ذکر شد، مرگ یکی از پیچیده‌ترین موضوعاتی است که بشر تاکنون با آن مواجه بوده و هم‌اکنون نیز بشر متمدن قرن بیست‌ویکم با این سؤال دست به گریبان است: «حقیقت مرگ چیست؟» این مطلب در تمام کتب پزشکی قانونی دیده می‌شود و انسان تاکنون نتوانسته اطلاع دقیق و علمی و پزشکی و اصولی کامل از تعریف مرگ ارائه کند. مرگ یک قانون عمومی برای بشریت است و راه‌گریزی بر آن نیست: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ»^۲.

سنت خداوند تبارک و تعالی که همان قانون آفرینش و خواست اوست، چنین مقرر داشته است که انسان از نیستی به هستی آید. آگاهی‌هایی را درک و فحوص کند، شناسای خود و خدا و حقیقت هستی‌اش گردد، به خودسازی و ترقی و تکامل خود پردازد و سرانجام وقتی پیمانۀ عمرش پر شد می‌رود. «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۳ «به درستی که ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم».

مرگ یک نوع خلقت است نه فنا و نیستی. مرگ همانند خواب است و ما همان‌طور که می‌خوابیم می‌میریم^۴. و اما در تفاوت مرگ و خواب آیاتی در قرآن کریم می‌باشد: «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^۵.

از این آیه امور زیر به خوبی استفاده می‌شود:

۱. انسان ترکیبی از جسم و روح است، روح گوهری است غیرمادی که ارتباط آن با جسم مایه

نور و حیات است؛

۱. نظری توکلی، «مقالات و بررسی‌ها»، ص ۸۹-۸۹

۲. زمر / ۳۰

۳. بقره / ۱۵۶

۴. صدوق، اعتقادات، باب ۱۹، ص ۹۰

۵. زمر / ۴۲

۲. به هنگام مرگ خداوند این رابطه را قطع می‌کند و روح را به عالم ارواح می‌برد و به هنگام خواب نیز این روح را می‌گیرد. اما نه‌چنان‌که رابطه به کلی قطع شود. بنابراین روح نسبت به بدن دارای سه حالت است: ارتباط تام (هنگام حیات و بیداری)؛ ارتباط ناقص (حالت خواب)؛ قطع ارتباط به‌طور کامل (حالت مرگ)؛

۳. «خواب» چهرهٔ ضعیفی از «مرگ» است و «مرگ» نمونهٔ کاملی از «خواب»؛

۴. خواب از دلایل استقلال و اصالت روح است، مخصوصاً هنگامی که با «رؤیا» آن هم رؤیاهای صادقه توأم باشد؛

۵. بعضی از ارواح هنگامی که در عالم خواب رابطه آن‌ها با جسم ضعیف می‌شود گاه به قطع کامل این ارتباط می‌انجامد به طوری که صاحبان آن‌ها هرگز بیدار نمی‌شوند. اما ارواح دیگر در حال خواب و بیداری در نوسان‌اند تا فرمان الهی فرا برسد؛

۶. تمام این امور به دست قدرت خداوند انجام می‌شود.^۱

دربارهٔ تفاوت خواب و مرگ گفته شده: در خواب، روح نباتی و قسمتی و یا تمام روح حیوانی در بدن وجود دارد و عهده‌دار اداره کردن فعالیت جسم ساکن خوابیده است، چنان‌که وقتی ما در حال خواب هستیم، تنفس و عمل شش‌ها و ضربان قلب و گردش خون در تمام بدن و پی‌لایش خون و دفع سموم به وسیلهٔ کلیه‌ها برقرار است و دستگاه گوارش نیز در حال هضم و جذب غذا و خون‌سازی است و گلبول‌های قرمز و سفید خون مشغول ادامهٔ کار مخصوص خود هستند و همچنین اقدام قسمت‌های دیگر درونی بدن مانند کبد و غیره که مسلماً تا روحی در بدن موجود نباشد، انجام این همه اعمال و فعالیت امکان‌پذیر نیست، ولی در مرگ، کلیهٔ روح‌ها از بدن خارج و جدا می‌شود و هرگونه اتصال و ارتباط روح با جسم قطع می‌گردد و تمام فعالیت‌های زندگی متوقف می‌شود و بدن رو به فساد می‌گذارد.^۲

در مجمع‌البیان از امام ابی‌جعفر (ع) روایت کرده که فرمود: «هیچ‌کس به خواب نمی‌رود مگر آن‌که نفس به آسمان عروج می‌کند و جانش در بدنش باقی می‌ماند، و بین نفس و جان او رابطه‌ای چون شعاع خورشید برقرار است، حال اگر خدا اجازه قبض ارواح را داده باشد جان هم به سوی نفس می‌رود، و اگر اجازه برگشتن روح را داده باشد، پس نفس به سوی روح می‌رود، و این است معنی سخن خداوند سبحان که می‌فرماید: «الله یتوفی الانفس حین موتها».^۳

۱. مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۵، ص ۲۸۷-۲۸۴

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۲۵۹-۲۵۰

۳. «ما من احد ینام الا عرجت نفسه الی السماء و بقیت روحه فی بدنه، و صار بینهما سبب کشعاع الشمس، فان اذن الله فی قبض الارواح اجابت الروح النفس، و ان اذن الله فی رد الروح اجابت النفس الروح، فهو قوله سبحانه «الله یتوفی الانفس حین موتها».

نفس هر آن چه را که در ملکوت آسمان‌ها مشاهده کرده باشد رؤیای صادقه است که تأویل دارد؛ و هر آن چه را که مابین آسمان و زمین دیده، موهوماتی است که شیطان در خیال او انداخته و تأویلی ندارد.^۱

درباره این که حقیقت خواب چیست و چگونه انسان به خواب می‌رود؟ دانشمندان بحث‌های فراوانی دارند. بعضی آن را نتیجه انتقال قسمت عمده خون از مغز به سایر قسمت‌های بدن می‌دانند و به این ترتیب برای آن عامل فیزیکی قایل‌اند. عده‌ای معتقدند که فعالیت‌های زیاد جسمی سبب جمع شدن مواد سمی مخصوصی در بدن می‌شود و همین امر روی سیستم سلسله اعصاب اثر می‌گذارد و حالت خواب به انسان دست می‌دهد و این حال ادامه دارد تا این سموم تجزیه و جذب بدن گردد. بنابراین «عامل شیمیایی» برای آن قایل شده‌اند. جمعی هم عامل عصبی برای خواب قایل هستند و می‌گویند: دستگاه فعال عصبی مخصوصی که در درون مغز انسان است و مبدأ حرکات مستمر اعضا می‌باشد بر اثر خستگی زیاد از کار می‌افتد و خاموش می‌شود. آن چه این دانشمندان را از تفسیر صحیح مسأله خواب عاجز می‌کند، همان تفکر مادی است. آن‌ها می‌خواهند بدون قبول اصالت و استقلال روح این مسئله را تفسیر کنند، در حالی که خواب قبل از آن که یک پدیده جسمانی باشد یک پدیده روحانی است که بدون شناخت صحیح روح تفسیر آن غیرممکن است. قرآن مجید در آیات فوق دقیق‌ترین تفسیر را برای مسأله خواب بیان کرده؛ چرا که خواب را یک نوع قبض روحانی و جدایی روح از جسم بیان می‌کند (اما نه قطع کامل).^۲

روح چیست؟

کلمه «روح» به طوری که در سنت معرفی شده به معنای مبدأ حیات است که جاندار به وسیله آن قادر بر احساس و حرکت ارادی می‌شود. این کلمه مجازاً در اموری که به وسیله آن‌ها آثار نیک و مطلوبی ظاهر می‌شود استعمال می‌شود؛ چنان که علم را حیات نفوس می‌گویند؛ چنان که خدای تعالی هم فرموده: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ...»^۳ (کسی که مرده بود زنده‌اش کردیم...) که مقصود از آن، زنده کردن یا هدایت به سوی ایمان است.

در قرآن کلمه «روح» در بسیاری از آیات مکی و مدنی تکرار شده ولی در همه جا به این معنایی که در جانداران می‌یابیم و مبدأ حیات و منشأ احساس و حرکت ارادی است نیامده است. خدای سبحان در روشن کردن حقیقت روح این را نیز فرموده که «قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^۴ و ظاهراً منظور از کلمه «مِنْ» این است که حقیقت جنس را معنا می‌کند، همچنان که این کلمه در

۱. طباطبایی، همان، ج ۱۷، ص ۴۳۹؛ مجلسی، همان، ج ۵۸، ص ۲۷

۲. مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۴۸۴-۴۷۵

۳. انعام / ۱۲۲

۴. اسراء / ۸۵

سایر آیات وارده در این باب بیانی است. مانند: «يُلَقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ...»^۱ «خداوند به هر یک از بندگانش که بخواهد روح را القا می‌کند...».

و نیز: «اوحينا اليك روحاً من امرنا»؛ که در این آیات کلمه «من» می‌فهماند که روح از جنس و سنخ امری می‌باشد. آن‌گاه امر را بیان کرده می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ . فَسُبْحَانَ الَّذِي يَبْدِئُ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...»^۲ که در درجه اول می‌فهماند امر او عبارت است از کلمه «کن» که همان کلمه ایجاد است که عبارت از خود ایجاد است و ایجاد هم عبارت است از وجود هر چیز لیکن نه از هر جهت بلکه وجود هر چیزی از جهت استنادش به خدای تعالی و این که وجودش قایم به ذات است. این معنای امر خداست. تفاوت امر و خلق این است که امر عبارت است از وجود هر موجود از این نقطه نظر که تنها مستند به خدای تعالی است و خلق عبارت است از وجود همان موجود از جهت این که مستند به خدای تعالی است ولی به وساطت علل و اسباب. بنابراین روشن می‌شود که امر خدا عبارت از کلمه ایجاد اوست و کلمه ایجاد او همان فعل مخصوص به اوست بدون این که اسباب کونی و مادی در آن دخالت داشته باشد و با تأثیرات تدریجی خود در آن اثر بگذارد. این همان وجود مافوق نشئه مادی و ظرف زمان است و روح به حسب وجودش از همین باب است؛ یعنی از سنخ امر و ملکوت است.^۳

خدای سبحان امر روح را به اوصاف مختلفی توصیف فرموده است؛ گاه به معنای روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می‌کرده: «وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَ أَيْدِنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ...»^۴ گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می‌کند اطلاق شده: مانند: «اولئك كتب في قلوبهم الايمان و ایدهم بروح منه»^۵. زمانی به معنای «فرشته مخصوص وحی» آمده و با عنوان «امین» توصیف شده: مانند: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ . عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»^۶ و گاه به معنای فرشته بزرگی از فرشتگان خاص خدا یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده: «تَنْزَلَ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»^۷ و گاه به معنای قرآن یا وحی آسمانی آمده است؛ مانند: «وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا...»^۸ و سرانجام زمانی هم به معنای روح انسانی

۱. مؤمن / ۱۵

۲. یس / ۸۳-۸۲

۳. طباطبایی، همان، ج ۱۳، ص ۳۳۱-۳۲۷

۴. بقره / ۲۵۳

۵. مجادله / ۲۲

۶. شعراء / ۱۹۴-۱۹۳

۷. قدر / ۴

۸. شوری / ۵۲

آمده است؛ چنان که در آیات آفرینش آدم می‌خوانیم: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ...»^۱ و همچنین: «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ»^۲.

اکنون سخن در این است که منظور از روح در آیه مورد بحث چیست؟ این کدام روح است که جمعی کنجکاو از آن سؤال کردند و پیامبر(ص) در پاسخ آن‌ها فرمود: «قل الروح من امر ربي و ما اوتيتم من العلم الا قليلاً»^۳.

از مجموع قراین موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می‌شود که پرسش‌کنندگان از حقیقت روح آدمی سؤال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می‌سازد و برترین شرف ماست و تمام قدرت و فعالیت ما را از حیوانات جدا می‌سازد. و از آنجا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر(ص) مأمور می‌شود در یک جمله کوتاه و پرمعنی بگوید که روح، از عالم امر است؛ یعنی خلقتی اسرارآمیز دارد و بهره‌شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است؛ بنابراین چه جای شگفتی که رازهای روح را نشناسید؛ هرچند از همه چیز به شما نزدیک‌تر است^۴.

چنانچه در این تفسیر هم آمده، روح از عالم امر است. در اینجا اظهارنظر درباره مسائل طبیعی و مادی و ریاضی نیست که با قاطعیت بتوان از راه علم و تجربه به مطلب رسید و ادعا کرد. در اینجا اظهارنظر درباره زمان جدا شدن روح از جسم است که مسأله‌ای بسیار دشوار و پرمسئولیت است.

مرگ مغزی چیست؟

«قطع غیرقابل برگشت کلیه فعالیت‌های مغزی کورتیکال، قشر مغز، ساب کورتیکال، لایه زیر قشر و ساقه مغزی به طور کامل»^۵ فرد مبتلا به مرگ مغزی در واقع شخصی است که به علت آسیب گسترده به مغز، قادر به ایجاد ارتباط با محیط پیرامونش نبوده، نمی‌تواند صحبت کند، نمی‌بیند، به تحریکات دردناک پاسخ نمی‌دهد و قادر به تنفس خودبه‌خودی هم نمی‌باشد. این فرد علی‌رغم این که ضربان قلب دارد وقتی امواج مغزی وی را ثبت کنیم هیچ موج قابل ثبتی ندارد. و ضربان قلب به کمک دستگاه تنفس مصنوعی و اندام‌های نگهدارنده ادامه می‌یابد. بیمار برای مدت محدودی در حالت کما نگهداری خواهد شد و نهایتاً مرگ‌اندام‌ها آغاز می‌شود. پزشکان معتقدند بیمار دچار مرگ

۱. سجده / ۹

۲. حجر / ۲۹

۳. اسراء / ۸۵

۴. مکارم شیرازی، همان، ج ۱۲، ص ۲۵۲-۲۵۰

۵. آیین‌نامه اجرایی قانون پیوند اعضای بیماران فوت‌کننده یا بیمارانی که مرگ مغزی آنان مسلم است.

۶. سلطانیان، مجید، «مرگ مغزی»، مقالات پزشکی و مشاغل مربوط به آن و فصلنامه فقه اهل بیت، سال چهارم، ش

مغزی فی نفسه قابلیت حیات ندارد و ادامه حیات نباتی وی وابسته به دستگاه و نیتلاتور است، لذا مرگ مغزی را مساوی با مرگ مطلق قرار می‌دهند و می‌گویند چنین فردی هرگز زنده نخواهد شد. از نظر فقهی، تعریف مشخصی برای فرد مبتلا به مرگ مغزی ارائه نشده است. عده‌ای از فقها گفته‌اند: چون در فرد مبتلا به مرگ مغزی جدایی روح از بدن به طور کامل صورت نگرفته پس نمی‌توان مرگ مغزی را برابر با مرگ قطعی و یا مرگ مطلق قرار داد؛ بلکه چنین فردی دارای حیات غیرمستقر است. این که آیا مرگ مغزی را می‌توان برابر با حیات غیرمستقر قرار داد یا خیر؟ بسیار مشکل است؛ چرا که در روایات خروج با شدت خون از بدن را علامتی بر زندگی پایدار و مستقر می‌دانند.^۱ پس شخص مبتلا به مرگ مغزی از نظر فقهی نسبت به بعضی اقوال دارای حیات مستقر است و نسبت به بعضی مبانی دیگر مرگ محسوب می‌شود.

«و اذا تیقن بقاء الحیاة بعد الذبح فهو حلال و ان تیقن الموت قبله فهو حرام و ان تشبه اعتبار بالحركة القویة و خروج الدم المسفوح المعتدل لا المتناقل، فان لم یعلم ذلك حرم.»^۲

از طرفی حیات ناپایدار یا غیرمستقر حالتی است که فرد در مسیر جدایی روح از پیکرش قرار گرفته، ولی هنوز به قطع کامل نرسیده باشد که بر این مبنا می‌توانیم بگوییم مرگ مغزی برابر با حیات غیرمستقر یا حیات ناپایدار است. حال فرد مبتلا به مرگ مغزی دارای حیات مستقر است یا غیرمستقر؟ جست‌وجو در استفتای فقها پاسخ این سؤال را روشن خواهد کرد؛ که هرگاه حیات انسان مسلمانی، مترتب بر برداشت عضو از فرد مبتلا به مرگ مغزی باشد، چنین عملی جایز است که آن فرد را مرده فرض کنیم.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

نتیجه‌گیری

با بررسی در اقوال و فتاوی‌ای فقها به این نکات دست یافتیم که گروهی از فقها تنها در صورتی برداشت عضو از جسد را تجویز می‌کنند که حفظ جان مسلمانی متوقف بر این برداشت عضو باشد و راه دیگری برای معالجه و نجات جان او نباشد؛ چنان‌که آیت‌الله لنکرانی و حضرت امام خمینی (ره) به این نکته تصریح کرده‌اند: «لا یجوز قطع عضو من المیت لترقیع عضو الحی اذا كان المیت مسلماً الا اذا كان حیاته متوقفه علیه و اما اذا كان حیاه عضو متوقفه علیه فالظاهر عدم الجواز.»^۳

بریدن عضوی از میت مسلمان برای پیوند زدن آن به بدن شخص زنده جایز نیست، مگر در صورتی که این پیوند صورت نگیرد و آن شخص بمیرد و اما اگر حیات عضوی از زنده متوقف بر این پیوند باشد ظاهراً جایز نیست و برخی از فقها برداشت عضو از مرده مسلمان را در صورتی که حفظ حیات عضوی متوقف بر آن باشد جایز می‌دانند؛ از جمله آیت‌الله مکارم شیرازی پیوندی را که صرفاً

سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۸۹

۱. همان

۲. حلی، تحریر الاحکام، ج ۲، ص ۱۵۹

۳. فاضل لنکرانی، جامع المسائل، استفتانات، ج ۱؛ خمینی، تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۶۲۴



برای رفع ناهنجاری‌های ظاهری و برای زیبایی باشد را نیز جایز و مباح می‌داند. دلیل این اختلاف فقها را می‌توان در دایرهٔ ضرورت از حیث توسعه و تضییق دانست و چون دلیل فقها در جواز برداشت عضو از میت مسلمان، قاعدهٔ تزاحم می‌باشد، گروهی حفظ سلامتی و حیات عضو را مهم‌تر از وجوب رعایت احترام مردهٔ مسلمان می‌دانند لذا برداشت عضو از مردهٔ مسلمان را به منظور تعویض عضو فاسد بیمار نیز جایز می‌دانند.

با مراجعه به مرجعات باب تزاحم، این نتیجه حاصل می‌شود که آن حکمی که اهمیتش بیشتر است بر حکم دیگر مقدم است و حفظ جان مسلمانان از اهم واجبات است؛ چنان‌که در قرآن آمده است: «وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا»^۱ «و هر کس کسی را زنده بدارد مانند این است که همهٔ مردم را زنده داشته باشد».



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع

۱. اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۷.
۲. اعتقادات، صدوق، باب ۱۹.
۳. بحارالانوار، مجلسی، ج ۶۰.
۴. پیام قرآن، مکارم شیرازی، ج ۵، ص ۲۸۷-۲۸۴.
۵. تحریر الاحکام، حلی، ج ۲، ص ۱۵۹.
۶. تحریر الوسیله، خمینی، ج ۲، ص ۶۲۴.
۷. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی و همکاران، دارالکتب اسلامیة، تهران، جلد‌های ۱۲، ۱۹، ۲۳ و ۳۰.
۸. جامع المسائل، فاضل لنکرانی، استفتانات، ج ۱.
۹. کشکول، شیخ بهایی، قسمت سوم، ص ۳۵۰.
۱۰. مقالات و بررسی‌ها، نشریه علمی - پژوهشی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۱۱. المیزان، محمدحسین طباطبایی، ترجمه عبدالکریم پروچردی، بنیاد علمی و فکری، علامه طباطبایی، جلد‌های ۵، ۱۳ و ۱۵.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی